

## مضامین دینی و اجتماعی در آثار سنایی

فرحناز دانشمندی\*

### چکیده

سنایی عارف است و در عرفان تصوف، تعصب و وابستگی به دین و مذهب خاصی دارد. به صورتی که بدگمانی نسبت به دیگر ادیان و مذاهب جایی ندارد یعنی عارف به هیچ عقیده‌های دشمنی ندارد به همین دلیل بحث دین و مذهب درباره عرفا و صوفیه نادرست است. شعر صوفیانه وسیله آرامش روح و روان جامعه است از کج روی‌ها و نابایستگی‌ها به دور است و آن را می‌توان مرحله تکامل یافتگی دینی و رفتاری اجتماع دانست در حالی که شعر تعلیمی غالباً فرد و تهذیب او را هدف می‌گیرد.

سنایی در باب دین، انسان، زندگی اجتماعی و هزاران مسئله مهم معرفتی نظریات دارد.

**کلید واژه:** دین، اجتماع، انسان، سنایی غزنوی

### مقدمه

ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی یا حکیم سنایی (۴۷۳-۵۴۵ قمری)، از بزرگ‌ترین صوفیان و شاعران قصیده‌گو و مثنوی‌سرای زبان پارسی است، که در سده ششم هجری می‌زیسته است. برخی معتقدند که سنایی شاعری است که برای نخستین بار عرفان را به صورت جدی وارد شعر فارسی کرد ولی صوفیان پیش از او نیز در اشعار خود مضامین عرفانی را بیان کرده‌اند که می‌توان به

farahnazdanesmandi1400@gmail.com

\* کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۲/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۱۵



شاهنامه فردوسی اشاره کرد. تصوف سنایی با آن که از سخنان قلندران و اهل ملامت نیز مایه می‌گیرد، چیزی معتدل است.

سنایی طی عمر خود سه حالت شخصیتی مختلف پیدا کرده است. نخست مداح و هجاگوی بوده، پس از آن وعظ و نقد اجتماعی روی آورده و دست آخر عاشق و قلندر و عارف شده است. سنایی تا آخر عمر گرفتار این سه حالت بوده است

سنایی شاعری است که می‌توان در مضامین شهرها او رد پایی از موضوعات گوناگونی همچون، سیاست، جامعه‌شناسی، دین، مذهب و... را پیدا کرد. او شاعری چیره دست است که با ظرافت تمام و با زیرکی هوشمندانه‌ای در اشعار خود به این مضامین اشاره کرده است و در تلاش بوده است تا آن‌ها را به طرف مقابل خود نیز انتقال دهد.

دفتر اشعار سنایی پر است موضوعات گوناگون سیاسی، اجتماعی، جامعه‌شناسی و تاملات روانشناختی، با اقشار مختلف مردم از هر صنف و گرویدن و آیین سروکار دارد. بسیاری از مسایل رادر اجتماع می‌بیند و به آنها حساسیت نشان می‌دهد. از غزل‌های عارفانه و قصیده‌های حکیم سنایی نیز در این موضوع استفاده شده است.

شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت، نعمت از کف بیرون کند  
(دیوان: ۱۳۷۵، ص: ۱۳۱)

سنایی، آثار زیادی را در کارنامه‌ی خود دارد که می‌توان برای نمونه به ۱- عقل نامه ۲- عشق نامه ۳- سنایی آباد ۴- تحریمه القلم ۵- طریق التحقیق ۶- کار نامه بلخ اشاره کرد. همانطور که بیان گردید، سنایی در حوزه‌های گوناگون فعالیت داشته است و در اشعار خود به مضامین زیادی اشاره کرده است که در زیر به برخی از این مضامین اشاره می‌شود:

### جامعه‌شناسی دینی سنایی غزنوی

به تدریج مضامین اخلاقی و پند و اندرزهای شعر قرون پنج و شش، با تعالیم صوفیه و زهدیات آمیخته می‌شود و ابعاد نتعالی تری می‌یابد. بر این اساس، می‌توان گفت که شعر تعلیمی و اخلاقی، ابزار پیرایش اخلاق و منش افراد جامعه است از کج روی‌ها و نابایستگی‌ها، در حالی که شعر



صوفیانه، وسیله‌ی آرایش روح و روان جامعه می‌شود به انواع شایستگی‌ها و زیبایی‌ها از این رو، می‌توان شعر صوفیانه را مرحله‌ی تکامل یافتگی شعر تعلیمی از حیث محتوا دانست به علاوه، شعر تعلیمی اخلاقی، بیشتر به اصلاح اخلاق و رفتار اجتماعی نظیر دارد، حال آنکه، شعر تعلیمی صوفیانه غالباً فرد و تهذیب درونی او را هدف می‌گیرد.

سنایی غزنوی، تعلیمات خود را عمدتاً در قالب مثنوی عرضه کرده است. گرچه، همانطور که گفته شد، نوعی از این تعلیمات را می‌توان در قصاید و بعضاً در غزل‌های او نیز ردیابی کرد. قالب مثنوی به دلیل آزادی‌ای که در ساختار و محتوا در اختیار شاعران قرار می‌دهد، بیشتر از سایر انواع مورد استفاده‌ی شاعران متصوف بوده است.

روی آوردن سنایی به مثنوی و انتخاب این قالب شعری برای بیان اندیشه‌های صوفیانه، حکایت از آن دارد که این قالب، از حیث ساختار، در محورهای افقی و عمودی و نیز، در انتخاب وزن و قافیه و ردیف، و حتی در حوزه‌ی زبان، آزادی نسبی در اختیار شاعر می‌گذارد. از آنجا که شاعر به خوبی دریافته است که مخاطب این نوع از شعر، دیگر خواص دربارها و فاضلان و شاعران و ادیبان نیستند، بلکه برعکس، می‌داند که شعر صوفیانه روی در جامعه و عموم مردم دارد، انتخاب قالب مثنوی را می‌توان گواهی بر درک درست اجتماعی او قلمداد کرد.

از نظر محتوا، سنایی در آثار ارزشمند خود، به موضوعات متعدد و متنوعی پرداخته است اما بیشترین‌ی آن‌ها به حوزه‌ی زهد و تصوف مربوط است، موضوعاتی چون توحید، معرفت، مراقبت، مجاهدت، غفلت و بی‌نیازی از غیر تضرع، ذکر حق، شکر خود بخشی از محتوای این کتاب‌ها هستند.

در جای جای حدیقه الحقیقه سنایی به تشریح حاکمیت جبر بر سرنوشت آدمیان و ناتوانی آنان در تغییر سرنوشت خویش، پرداخته است وی معتقد است که همه‌ی انسان‌ها تحت اراده‌ی حق هستند و تخطی از قوانین الهی ممکن نیست. در این دیدگاه که از یک نظر کاملاً درست به نظر می‌رسد، عموماً مسئولیت جامعه شناسی انسان و آزادی و اراده‌ی او نادیده انگاشته می‌شود. او در جای داستان‌های خود، با تکیه بر تقدیرگرایی به مفهوم عام آن، انسان را به تسلیم در امور زندگی، به



کشتن نفس و خواست‌های شخصی، به گریز از خلق، ترک مناصب و تعلقات دنیوی فرا می‌خواند. برای نمونه می‌توان به این اشعار او اشاره کرد:

داد چنندین هزار بـدـره‌ی زر	رادمردی کریم پیش پسر
ترزبان شد به عیب و عزل پدر	پسرش چون بدید بذل پدر
گفتش: ای پور در خزانه‌ی مور	گفت: بابا نصیبه‌ی من کو؟
من به حق دادم او دهد به تو باز...	قسم تو بی وصی و بی انباز

(دیوان سنایی: ۱۳۷۵، ۱۰۷)

یا در حکایتی دیگر، لزوم اسباب برای کسب روزی را نفی کرده، می‌گوید:

زالکی کرد سربرون زنهفت	کشتک خویش خشک دید و بگفت
کای هم آن تو هم آن کهن	رزق بر تست هر چه خواهی کن
علت رزق تو به خوب و به زشت	گریه‌ی ابرنی و خنده‌ی کشت...

(دیوان سنایی: ۱۳۷۵، ۱۰۷)

### رابطه‌ی عقل و دین از دیدگاه سنایی غزنوی

بررسی موضوع عقل از دیدگاه سنایی، نیز به میزان زیادی ما را در شناخت جامعه‌ی عصر سنایی یاری می‌دهد. در کتاب حدیقه، بابتی کامل به مقوله‌ی عقل و عاقل و معقول، اختصاص یافته است و بیش از صدور هفتاد بیت با کلمه‌ی عقل یا خرد آغاز شده است. اما آنچه سنایی تحت عنوان «عقل» مورد توجه قرار داده است اساساً ارتباطی با «عقل حسابگر»ی که به کار زندگی معمولی ندارد. این عقل به تعبیر او، عین شرع است، سایه‌ی خداست، عقل فعال متصل به حق است و دهر است، دروازه‌ی جهان ابد است، و... آن گاه از نتایج چنین عقلی، تسلیم در برابر اوامر الهی، دوری جستن از بدی‌ها، ترک آرزوها، ترک منیت، نفی حرص و طمع، را ذکر می‌کند.

چنان که پیداست این عقل عین آموزه‌های دینی و حکمت حکمیان خداشناس است و نمی‌تواند چندان با زندگی اجتماعی پیوند داشته باشد. جا به همین دلیل سنایی در چندین عقلی را که به زندگی اجتماعی انسان‌ها پیوند داشته باشد. به همین دلیل سنایی در چندین جا عقلی را که به



زندگی عادی بپردازد «عقلیه»، «بیچاره» و «عاریتی» خواننده و آن را «عین خدعه و تلبیس»، «کیاست او باش» و «خرد بی خردان» نامیده است.

بر پایه‌ی این مقدمات، می‌توان گفت که با حاکمیت و دیدگاه‌های اشعری بر جامعه‌ی قرن ششم، و رواج روزافزون تصوف و زهد، کم‌کم دایره‌ی عقلی را می‌توانست اسباب نعمت و رفاه و تکامل لازم را در زندگی عادی برای بشر فراهم سازد تنگ‌تر و محدودتر شده است و درست به همین دلیل، دیگر از عقل‌گرایان و حکمایی چون فردوسی، رودکی، شهید یلخی و ناصر خسرو قبادیانی، اثری نمی‌یابیم و این همان، انحطاط فکری‌ای است که پس از سقوط حکومت‌های ایرانی و حاکمیت خلاف بغداد و سلطه‌ی تفکر اشعری بر ایران، حادث شده است. سنایی در تبیین چنین دیدگاه‌هایی، تا جایی پیش می‌رود که «علم» را نیز صرفاً علم دین می‌خواند و باقی علوم را بی‌حاصل می‌داند.

### دین در آثار سنایی

سنایی در بین شاعران و قصیده‌سرایان کهن از آن‌هاست که پیام خاص و هدف معین دارد. پیام او دعوت به درون‌بینی است و تحذیر از ظاهرپرستی. هدف او نیز مثل هدف صوفیان دیگر جست و جوی راه حق است و نشان دادن آن به کسانی که راه را گم کرده‌اند، اما راه وی هر چند از کوچکی عشق می‌گذرد باز از مسجد آغاز می‌شود و هم بدان پایان می‌یابد و رهرو اگر به خرابات و میخانه نیز راه می‌جوید هشیاری و پارسایی خویش را یکسره از دست نمی‌دهد. تصوف او با آنکه از سخنان قلندران و اهل ملامت نیز مایه می‌گیرد چیزی معتدل است. خدایی که او را می‌جوید خدای یگانه است، آفریننده‌ی زمین و زمان، نه حلول در او می‌گنجد و نه اتحاد. شناخت او نیز جز به او، جز به جزبه‌ی عنایت او، دست نمی‌دهد و آن خود جز با تنزیه او که او را از هر آلائی و هر گونه نسبت پاک‌شمارند میسر نمی‌شود. توحید واقعی فقط آن نیست که خدا را یکی بشمارند، اینکه با وجود او در جایی که سخن از وجود اوست دیگر هر وجودی را که عدم بشمارند و همه چیز را نیست بنگارند توحید واقعی است لیکن فقط اهل معرفت که هم جذب‌هی عنایت او آن‌ها را دستگیری و رهبری می‌کند به این مقام از توحید می‌رسند. اما آن‌ها با مردم



عادی، مردم کوی و برزن که اسیر خواهش‌ها و شهوت‌های پست خویش مانده‌اند تفاوت دارند. این عارفان در واقع در فرود فلک قرار نمی‌گیرند و منزل در ورای جسم و جان می‌جویند در نزد آن‌ها شهادت گفتن تن‌ها آن نیست که لفظ «لا اله الا الله» را بر زبان رانند. شهادت هست مثل یک نهنگ، در نزد آن‌ها همه دریای هستی را سیر می‌کشد.

همه‌ی جهان را به دم در می‌کشد و در خود فرو میرد. بدین گونه، آنکه مثل یک عارف «لا اله الا الله» می‌گوید دیگر هیچ چیز جز خدا نمی‌بیند. از هیچ چیز نمی‌ترسد و از هیچ پروا ندارد. همه چیز را ناچیز می‌شمرد و همه کس را فراموش می‌کند. تخت و تاج هستی را در هم می‌شکند و نقش فقر و نیستی را بر جان می‌انگارد. جاروب «لا» را به دست می‌گیرد و جواهر ریزه‌های ستارگان را که بر سقف آسمان پاشیده‌اند مثل یک کهنه غبار ناچیز و بی‌قدر فرو می‌روبد و بر زمین می‌ریزد. تمام کاینات را مثل خار و خاشاک رهگذر می‌بیند و همه را نیست و نابود می‌انگارد. هر چه جز خدا به خاطرش راه می‌یابد آن را بت می‌شمارد و در هم می‌شکند و هر چه جز حق در سر راه خویش می‌بیند آن را باطل می‌انگارد و از سر راه دور می‌کند. حتی خود را، وجود خود را و گوشت و پوست خود را نیز نیست می‌انگارد. خود را فراموش می‌کند و در میان نمی‌بیند. پیش از مرگ به اختیار و اراده‌ی خویش و بی‌آنکه به دست خود رشته‌ی جان خویش را قطع کند می‌میرد. آنچه از جهان بیرون به وام گرفته است، در دنیای خیال - باز پس می‌دهد. از قفس طبع بیرون می‌پرد و از دام چرخ فرو می‌جهد، خاموشی می‌جوید و هرگونه دعوی را ترک می‌کند. خویشتن خویش را زیر پای ریاضت فرو می‌کوبد و دل را از هرچه اندیشه پروای جهان است می‌پردازد. تن را از هر چه جسم و حجاب است خالی می‌کند و وجود خود را چنان سبک می‌کند که هیچ در حساب نمی‌آید. بدین سان از هر دو جهان درمی‌گذرد و وقتی هر دو جهان را مثل یک جفت کفش کهنه به نوک پا می‌آویزد باز آن هر دو را از بی‌اعتنایی به سر راه می‌گذارد و می‌گذرد. می‌گذرد و به دنبال شریعت و به دنبال دین به راه می‌افتد.

اینجاست که تصوف سنایی رنگ دین دارد. قرآن را می‌جوید و می‌کوشد گرمی و نور حقیقت را از آن درک کند. اما نه به آن اندازه که یک کور بینوا از شجاع خورشید درک می‌کند. برای آنکه این نور خیره‌کننده‌ی قرآن را بتواند دریافت دلی‌پذیرا و خالی از غوغای شک و تردید لازم



است. چنین دلی است که قرآن و دین را، مثل یک سرود لاییز عشقی، آرام بخش و دلنواز می‌یابد. حتی دین واقعی را عشق، عشقی بی پایان و فناپذیر، می‌شمارد، این عشق به حق، که غائب عمده‌ی تعلیم سنایی است. در سخن بعضی عارفان دیگر نیز هست. رابعه‌ی عدویه آن را مثل یک درد مقدس دردل خویش پرورده است. در سخنان خواجه عبدالله انصاری نیز این عشق با درد و شوری کم مانند به میان آمده است و از جهت التزام دین و شریعت نیز این عشق سنایی خود با آنچه در کلام خواجه انصاری هست شباهت تمام دارد.

سنایی عارف است و در عرفان و تصوف تعصب و وابستگی به دین و مذهب خاص، آن هم به صورتی که باعث بدگمانی نسبت به دیگر ادیان و مذاهب باشد، جایی ندارد. یعنی عارف با هیچ عقیده‌ای دشمنی ندارد و به خود اجازه نمی‌دهد که هیچ انسانی را منحرف یا جهنمی فرض کند. به همین دلیل بحث از دین و مذهب درباره‌ی عرفا و صوفیه نادرست است زیرا آن‌ها خود را به همه‌ی عقاید معتقد دانسته و اعتقاد به صلح کل داشته‌اند که دوستی با همه‌ی ادیان باشد. چنین عقیده‌ای مانع از آن نبوده که آن‌ها از شریعت اسلام پیروی کنند و برای نزدیک شدن به خداوند از دستوراتش پیروی کرده‌اند اما کمتر به اختلافات و خصومت‌های دینی وارد شده و همه را از آن برحذر داشته‌اند.

سنایی به شریعت اسلام پایبند بوده و به پیامبر اسلام (ص)، حضرت علی (ع) و امامان بسیار ارادت داشته که بسیاری او را شیعه دانسته‌اند. در عین حال به خلفا و بزرگان و صحابه نیز بی‌حرمتی ننموده و از آن‌ها چنان نیک گفته‌اند که او را سنی نیز دانسته‌اند. همه عارفان اسلامی چنین دیدگاهی داشته و مانند مولوی حتی یهودیان و مسیحیان نیز آن‌ها را محترم می‌دانسته‌اند بیش از همه از حضرت علی (ع) ستایش نموده است.

نایب مصطفی به روز غدیر	کرده در شرع خود مر اورامیر
رازدار خدای پیغمبر	رازدار پیغمبرش حیدر
تا بنگشاد علم حیدر در	ندهد سنت پیغمبر در
با مدیحش مدایح مطلق	ز حق الباطل است و جاء الحق

(حدیقه الحقیقه شریعه الطریقه افرا سیاب پور: ۱۳۷۸، ۱۷۸)



از حبّ علی (ع) و خاندان او و از حضرت زهرا(س) چنان سخن گفته و از دشمنی با آل سفیان خبر داده که خواننده او را شیعه خواهد خواند. چون در دوره‌ی سنایی در خراسان مذهب اشعری و فقه حنفی و شافعی رایج بوده و او نیز با رضایت یا برای تقیّه برخی از آن اندیشه‌ها را در آثار خود آورده، دلیل نمی‌شود که سنایی را به این دلیل محکوم نموده و همه‌ی ضعف‌ها و نارسایی‌های اشعری را نیز به او نسبت داد. بسیاری با چنین قضاوت‌های ناروایی بر سنایی جفا کرده‌اند. سنایی عارفی است که در مقامی برتر از کفر و دین نشسته و جز خدا چیزی نمی‌بیند و با خوش بینی به حکمت الهی می‌نگرد.

### تأملات جامعه‌شناختی سنایی

سنایی در باب دین، انسان، زندگی اجتماعی، و هزاران مسأله‌ی مهم معرفتی، نظریاتی دارد که حتی امروزه شنیدنی و خواندنی می‌باشد و جا دارد محققان و اندیشمندان، در این باب بیندیشند و زوایای سخنان وی، در این زمینه را مطرح نمایند. ما در این مجال اندک، تالش می‌کنیم یکبار دیگر «دفتر صوفیانه سنایی» را باز نماییم و بعضی «تأملات دنیای» وی را بررسی کنیم.

اولین درس و پیام سنایی که شاید مهم‌ترین علت به دست آمدن تصوف بوده است همانا مبارزه و مخالفت جدی او با «ابزاری شدن دین» می‌باشد. تاریخ نشان داده است، زمانی که «دین دولتی می‌شود» اصالت‌ها و ارزش‌های آن به شدت «سطحی» شده، ریا جایگزین وفا می‌گردد. پوست و قشر دین جدی گرفته می‌شود و لب و مغز آن بیخردار می‌گردد.

ابوسعید ابوالخیر معتقد بود، که همه‌ی مشکلات فردی و اجتماعی از آنجا سرچشمه می‌گیرد که مردم می‌کوشند خود را جز آنچه هستند، نشان دهند و دامنه‌ی این تظاهر و ریاکاری در زندگی فردی و اجتماعی، مصیبت‌های اساسی تاریخ انسانیت را به وجود می‌آورد و معتقد است که ریا عامل نابودکننده‌ی اصالت انسان و جوامع است. اگر در جوامع غربی «ریا» صبغه‌های مالیمتری داشته باشد، در شرق در سرزمین ما «ریا» موریان‌های بوده است که همواره تمدن و حاکمیت‌ها را خورده و از درون نابود کرده است.





سنایی با توجه انسداد سیاسی برای مبارزه با فاسقان به چند شیوه متوسل شده است و تا حدی توانسته است ابهت کبريایی سلاطین را در هم بکوبد:

الف- سنایی هدایت ارشاد و حکومت بر دل‌ها را از آنبیران و مرشدان خود میدانست در تفکر صوفیانهی او ملوک دنیا حق ارشاد و هدایت ندارند و بالتبع «قدرت مقدس» در اختیار آنان نیست. «اما ملوک دو طایفه‌اند: ملوک دنیا و ملوک دین. آن‌ها که ملوک دنیااند، صورت صفات و قهر خداوندی‌اند، و لیکن در صورت خویش بندند، و از شناخت صفات خویش محروماند.

و آن‌ها که ملوک دین‌اند، ایشان مظهر صفات لطف و قهر خداوندی‌اند، طلسم اعظم صورت را از کلید شریعت به دست کاری طریقت بگشوده‌اند، و خزاین و دفاین احوال و صفات را که مخزون و مکنون بنیاد نهاد ایشان بود، به چشم حقیقت مطالعه کرده‌اند، و بر تخت مملکت ابدی و سریر سلطنت سرمدی نشسته. ایشان را چه سلطان، چه دربان، چه خاقان، چه دهقان اگر چه در زیر ژنده‌اند، با دل‌های به مالکی زنده‌اند (نجم الدین دایه، ۱۳۶۱: ۱۸۲)

ب- تحویل نگرفتن پادشاهان و بیاعتنایی به آنان یکی دیگر از شیوه‌های مبارزاتی سنایی با اربابان دنیا بوده است. وی نیک دریافته بود که «بهترین امیران آنانند که به خدمت عالمان می‌روند و بدترین عالمان آنانند که در خدمت امیران درمی‌آیند».

ج- انتقاد صریح و شفاف از پادشاهان و حکمرانان. بیگمان چنین تفکری که مستقیماً مورد تهاجم و نقد جدی قرار بگیرند، در متون قدیم بسیار بسیار اندک مایه است و این از افتخارات «سنایی» است که این گونه قهرمانانه خطر می‌کند.

چ- سنایی به عکس فالفه که در حکمت عملی و تدبیر ملک به دنبال ناکجا آبادها (۴) هستند و حکیم، نیک دریافته بودند که، مبارزه با قدرت فردی پادشاهان راه به به تقلید افالطون، دنبال حاکمیت به طور مطلق بد یا خوب، هرگز در هیچ جامعه‌ای نبوده جایی نمیرد. آنان بر این باور بودند که حاکمی و نیست. به تعبیر موالنا: «پس بد مطلقنباشد در جهان/ بد به نسبت باشد این را هم بدان.» پس دولت‌ها همیشه و همه جا بدی‌ها و خوبی‌هایی داشته‌اند، تن‌ها در جهی سود و زیان بدی‌ها و خوبی‌های حاکمی متفاوت است. (ابوالحمد، ۱۳۶۵: ۲۲)



اجمالاً می‌توان چنین قضاوت کرد که در بشر به طور کلی دو گرایش اصلی است که برخی گرایش‌های دیگر دیگر از آن‌ها منشعب است: یکی رو به آزادی، اعتدال، ایثار و گشایش دارد. دیگری به تاریکی، خودبینی، کینه و شقاوت. این تقسیم بندی اهورامزدا و اهریمن، روشنائی و تیرگی، رحمانی و شیطانی، تا دنیا دنیاست برقرار خواهد بود. این دو، تا اندازه‌های هم به هم آمیخته‌اند، یعنی هیچ انسانی به تنهایی گراینده به بدی نیست و خوبی مطلق هم دیده نشده است. بنابراین صالح و فساد حکومت‌ها به نحو نسبی به این صورت سنجیده می‌شود که کدامیک از این دو گرایش اجتماعی را به نوازش گرفته باشند، اگر جریان امور طوری باشد که فطرت‌های بد را پر و بال دهد، مردم به آنسو رانده میشوند، زیرا منافع یا الاقل ادامهی حیات خود را در گرو پیروی از این جریان می‌بینند اکثریت توجه به منافع آنی بر در صورتی که مردم را به حال خود هم رها کنند، از آنجا که برای اکثری مصلحت دور مدت چیرگی دارد، باز چنین حالتی پیش می‌آید.» (همان،

۱۳۶۹: ۸)

### نتیجه‌گیری

مقاله حاضر به بیان مهمترین دفاعیه سنایی در باب دین و اجتماع و شاخص‌های جامع‌شناسی و حضور مردم و آنچه مسلم است در نتیجه‌گیری مقاله نه تن‌ها صوفیان را به انزوا طلبی و دوری از اجتماع و مدنیت ترغیب نکرده‌اند بلکه برعکس در سامان دهی حیات بشری و مرز حضور مدنی و دینی انسان‌ها در جامعه انسانی بدل توجه داشته است.

در عین توجه به آخرت دنیا را مزرعه دیگر دانسته‌اند و حضور انسان‌ها و نهادهای اجتماعی به عنوان کشاورزی صاحب فکر که با تلاش قادر است دنیای خود و آخرتش را بشناسد.